

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه سیزدهم

۹۲/۷/۲۹

آنچه در بحث دیروز در رد اشکال و بیان محقق خوئی گفته شد، - که در نفی واجب معلق بیان شده بود، - به نظر می‌رسد، اشکال محقق خوئی بیان متینی است و ردیه‌ای را که بیان کردیم، قابل دفع است.

ابتدا به دفع اشکالی می‌پردازیم که به اشکال نقضی وارد بود و بعد به دفع اشکالی می‌پردازیم که به اشکال حلی وارد کردیم.

خلاصه اشکال و جواب نقضی

اشکال نقضی محقق خوئی بر امکان واجب معلق این بود که، اگر واجب معلق داشتیم که وجوب بالفعل است ولی زمان خود واجب که مقید به قید استقبالی است، در آینده فرا می‌رسد. مثل وجوب صوم عند طلوع الفجر؛ خود صوم مقید به طلوع فجر است، اگر ادعا کردیم وجوبش از شب است، می‌توان از همان اول شب نیت صوم فردا را کرد. پس معلوم می‌شود وجوب وجود دارد که به قصد امتثال شب را بخوابد و صبح نیت روزه کند. نقض ایشان این بود که اگر فرض کردیم که قبل از طلوع فجر قیام قیامت شد، آیا می‌توان گفت که وجوبی بوده و این شخص آن وجوب را امتثال نکرده است یا مثلاً معصیت کرده است. یا بگوییم قیام قیامت قبل از طلوع فجر کشف می‌کند از اینکه اصلاً وجوبی نبوده است. وجدان می‌گوید با قیام قیامت دیگر وجوبی نیست. از اینجا معلوم می‌شود که زمان استقبالی، شرط متاخر وجوب است، خود وجوب مشروط به این قید استقبالی است. نه اینکه قید استقبالی، قید واجب باشد و وجوب نسبت به این قید مطلق باشد. چنانکه مدعای صاحب فصول و آنهایی که قائل به امکان واجب معلق هستند، این است که قید استقبالی، قید واجب است نه وجوب که مطلق است. محقق خوئی می‌فرماید لازمه حرف صاحب فصول این است که اگر قیام قیامت قبل از طلوع فجر شد، مکلف تکلیف داشته و به تکلیف‌اش عمل نکرده است.

در جواب اشکال نقضی چنین گفتیم که این نقض نیست. چون قیام قیامت کشف از این می‌کند که موضوع نبوده است. یعنی مکلفی نبوده تا به تکلیف عمل کند. نه اینکه بگویید کشف از این

می‌کند که قید شرط وجوب بوده و چون قید محقق نشده و لذا وجوب ساقط شده است. پس نبود وجوب بخاطر نبود موضوع (مکلف) است نه قید، تا گفته شود پس قید شرط وجوب بوده است. در واجب معلق که وجوب مقید است، چنین نیست که مقید به موضوع باشد. بلکه مقید به قید فعل است. موضوع را مفروض می‌گیریم. حرف ما این بود که موضوع منتفی شده و لذا وجوب هم منتفی است.

جواب بر جواب نقضی

اشکال در مثال است نه اصل بحث، می‌توان مثالی را آورد که با وجود بقای موضوع، به صرف انتفای قید، وجوب هم منتفی شود. مثالی که محقق خویی زده‌اند و با قیام قیامت موضوع منتفی می‌شود. ولی اگر مثالی زده شد که با حفظ موضوع، با انتفای قید استقبالی، وجوب هم منتفی شد. در این صورت است که نقض محقق خویی درست می‌شود. مثال این است که اگر مخبری از غیب، خبری آورد که طلوع فجر محقق نخواهد شد. - در این صورت فرض بر بقای موضوع است - آیا در این صورت مقدمات مفوته واجب می‌شود؟ اگر وجوبی باشد، معلوم می‌شود که مقدمات مفوته واجب است. در حالی که با انتفای قید، وجوب منتفی می‌شود. و لذا مقدمات مفوته واجب نخواهد بود. پس حرف (نقض) محقق خویی درست است.

مثال موت را بزنید، اگر کسی قبل از طلوع فجر خبر آورد که مرگت قبل از طلوع فجر فرا می‌رسد، آیا در این صورت، باز مقدمات فعل «صوم» بر او واجب است؟ اگر وجوب باشد مقدمات هم واجب است. چون وجوب از این فعل به مقدمات فعل مترشح می‌شود.

اگر دانستیم که قید استقبالی محقق نمی‌شود، در چنین صورت بالبداهة قائل به عدم وجوب مقدمات و انتفای وجوب می‌شویم. از اینجا روشن می‌شود که قید، شرط متاخر وجوب است نه واجب. اصلاً قید واجبی که به قید وجوب بر نگردد نداریم. چون اگر وجوبی باشد، وجوب از آن به واجب و مقدمات فعل مترشح می‌شود. و لذا نقض محقق خویی، در عدم امکان واجب معلق

تقویت می‌شود. اگر قید، قید محض واجب بود، باید مقدمات واجب هم، واجب می‌بود و لذا وجوب باید می‌بود. و چون وجوب فعل نیست، پس مقدمات فعل هم واجب نخواهد بود.

خلاصه اشکال حلی و جواب

محقق خوئی می‌فرمود؛ هر جا وجوبی هست، ملاکی هم هست، هر جا ملاکی هست، ملاک مترتب بر فعل است. این ملاک مترتب بر فعل؛ یا بر فعل مطلق و یا بر فعل مقید مترتب است و شق سومی ندارد. اگر بر فعل مطلق بار بود؛ وجوب مطلق است و اگر بر فعل مقید بار بود؛ وجوب مشروط است. دیگر شق سومی بنام وجوب معلق نمی‌توان تصور کرد.

جواب ما از این اشکال این بود که، چه مانعی دارد همچنان که ملاک بر فعل عارض می‌شود، همین طور بر وجوب هم عارض شود. همچنان که ملاک بر مؤئدای ماده بار می‌شود، بر مؤئدای هیئت هم بار شود.

جواب بر جواب حلی

این جواب قابل دفع است. به این نحو که، ملاک نسبت به وجوب در مرحله سبب و علت است. ملاک، علت وجوب است. اگر ملاک نباشد، وجوبی نیست. این ملاک که احکام تابع مصالح و مفاسدند یعنی چه؟ یعنی احکام معلول مصالح و مفاسد هستند. یعنی وجوب معلول ملاک است. بنابراین در مرحله سابق بر وجوب، باید ملاکی در فعل باشد تا نوبت به وجوب فعل برسد.

این ملاکی که در فعل است یا بر فعل مقید یا بر فعل مطلق بار می‌شود. دیگر ملاکی در خود وجوب تصور نمی‌شود مگر این وجوب، وجوب حقیقی نباشد. مثل آنجایی که مصلحت در انشاء است. اینجا طلب حقیقی نیست، طلب امتحانی است. بحث در وجوبی است که بر اثر ملاک وجوب آمده است نه اینکه خود وجوب بما هو وجوب ملاک داشته باشد. ملاک باید در مرتبه سابق بر وجوب باشد، و لذا ملاک مرتبه فعلی است که معروض وجوب قرار می‌گیرد. اول باید فعل دارای ملاکی، وجود داشته باشد تا وجوب بر آن تعلق گیرد.

این فعل ذو ملاک؛ یا مطلق است یا مقید؛ یعنی ملاک یا روی فعل مطلق رفته و یا روی فعل مقید رفته است. پس اطلاق نمی‌توان، اطلاق خود وجوب باشد. آنچه معرض ملاک است، خود فعل است. فعل هم یا مطلق است پس وجوب مطلق می‌شود یا فعل مقید به ملاک است پس وجوب به خاطر تبعیت از قید، مقید می‌شود. وجوب تابع ملاک است، اگر ملاک مقید بود وجوب هم مقید است. نمی‌توان تصور کرد که ملاک مقید باشد ولی وجوب مطلق باشد.

خوب ملاک چه وقت مقید می‌شود؟ ملاک وقتی مقید می‌شود که فعل مقید باشد. یعنی فعل مقید معرض ملاک باشد. یا ملاک زمانی مطلق می‌شود که فعل مطلق باشد. یعنی فعل مطلق معرض ملاک باشد. چون معرض ملاک فعل است.

چرا معرض ملاک فعل است؟ چون ملاک باید در مرحله سابق بر وجوب تقرر پیدا بکند. یعنی آن فعلی که رتبه‌اش سابق بر وجوب است چون فعل موضوع وجوب است. و هر موضوعی به لحاظ رتبه، سابق بر حکم است. پس موضوع باید ذو ملاک باشد تا مقتضی تعلق وجوب شود. پس ملاکی که در موضوع است، وجوب را به دنبال خودش می‌کشد. این ملاکی که رفته روی موضوع یا مقید و یا مطلق است؛ یا روی موضوع مقید و یا روی موضوع مطلق رفته است؛ اگر شرطی یا قیدی هست که به وجوب بر می‌گردد، این شرط و قید ناشی از تضییقی است که در ملاک حاصل شده است. ملاک هم معروضش فعل است. و تضییق ملاک عارض بر فعل، منشا تضییق وجوب می‌گردد. بنابراین اگر فعلی مقید به قیدی شد یعنی ملاک وجوب مقید به آن قید شده است. در نتیجه این قید به وجوب بر می‌گردد و وجوب مشروط می‌شود. وجوبی که عارض شده بر فعل، حتی اگر وجوب، وجوب بالفعل باشد، وجوب فعلی است. الان وجوب وجود دارد و این وجوب به چه چیزی خورده؟ به فعل ذو ملاک خورده است. بنابراین وجوب، وجوب خاص شده است نه وجوب مطلق عام. به عبارت دیگر همه قیود عارضه بر موضوعات، موجب تضییق دایره خود وجوب می‌شود؛ لذا واجب معلق را به این معنی که وجوبی بالفعل داشته باشیم، که مقید به قید استقبالی است قبول داریم. وجوب فعلی اما قید استقبالی است. منتهی قید استقبالی در حقیقت قید خود وجوب است. نمی‌تواند وجوب نسبت به این قید مطلق باشد. اگر مطلق

باشد معنی‌اش این است که، ملاک ضیق است ولی وجوب واسع است. یعنی ملاک مقید، ولی وجوب غیر مقید است. و این معنی‌اش این است که حکم بدون ملاک داشته باشیم. آیا ملاک مقید به وقت است یا نه؟ اگر بگویید وجوب مقید به وقت نیست، یعنی وجوب ملاک ندارد. و این منافات دارد با قاعده‌ای که احکام را تابع ملاک (مصلح و مفاسد) می‌داند.

اگر آن فعل با آن قید، در زمانش حاصل شد، آن وقت معلوم می‌شود که وجوب در زمان خود وجود دارد. اگر وجوب به این قید گره زده نشود و اگر قید، قید متاخر آن وجوب نباشد، و وجوب نسبت به این قید متاخر، مطلق باشد، نتیجه‌اش این می‌شود که حکم، مطلق و ملاک، مقید باشد.

خلاصه

حرف ما این است که نمی‌توان تصور کرد که وجوب، مطلق، ولی ملاک مقید باشد. خلاصه مطلب این است که تصور واجب معلق یعنی، وجوب مطلق نسبت به قیدی تصور شود، در حالی که ملاک نسبت به آن قید، مقید است. و لذا حق این است که واجب معلق - به این تقریبی که محقق خویی گفته‌اند - غیر ممکن است. بلکه واجب معلق به معنای وجوب مشروط به شرط متاخر معقول است. و ظاهر در کلام صاحب فصول تصویر چنین واجبی بوده است که به واجب معلق تعبیر کرده‌اند.